جلسه 117

**یک‌شنبه - 25/03/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در وجوهی بود که ذکر شده بود برای اثبات این‌که اگر ما تکلیف بشویم به انجام یک فعلی و آن فعل از ما بدون اختیار صادر بشود، مثلا در حال غفلت یا خواب صادر بشود، مجزی نخواهد بود.

وجه اول که از مرحوم محقق نائینی بود را مطرح کردیم و جواب دادیم.

وجه دوم که باز از محقق نائینی است این است که فرموده‌اند: در تحقق واجب علاوه بر حسن فعلی آن معتبر است که حسن فاعلی هم داشته باشد و وقتی که فعل صادر می‌‌شود بدون اختیار مکلف، معنا ندارد که بگوییم این فعل وجه صدورش از این فاعل متصف به حسن فاعلی است. فعل اختیاری موضوع حسن فاعلی است. این مطلب را محقق نائینی طبق نقل اجود التقریرات جلد 1 صفحه 101 بیان کردند.

اشکال این وجه هم این است که اگر واجب، واجب توصلی است مثل اداء دین که ما هیچ حسن فاعلی را در صحت آن معتبر نمی‌دانیم. وجهی ندارد که ما در صحت یک واجب توصلی شرط بکنیم که وجه صدورش از فاعل به نحوی باشد که متصف به حسن فاعلی بشود، ‌اصلا ریاءا اداء ‌دین بکند این اداء دین صحیح است. و اگر واجب، ‌واجب تعبدی است، ‌حسن فاعلی در آن معتبر است به این معنا که قصد قربت در آن لازم است و لکن ممکن است یک فعل غیر اختیاری باشد و لکن داعی قربی هم در آن وجود داشته باشد یعنی یک داعی الهی مستقل در نفس این مکلف است بر انجام این فعل حتی اگر ملجأ به انجام آن نباشد.

مثل این‌که شخصی در ماه رمضان ملجأ است به امساک از اکل و شرب و جماع و سایر مفطرات، تمکن از انجام هیچ‌کدام از این‌ها را ندارد و لکن قصد می‌‌کند صوم را برای خدا به این معنا که می‌‌گوید اگر من می‌‌توانستم هم یکی از این مفطرات را مرتکب بشوم باز بخاطر خدا مرتکب نمی‌شدم. همین در تحقق داعی الهی در انجام این صوم کافی است.

وجه سوم برای این‌که فعل صادر به غیر اختیار مجزی در امتثال واجب نیست، وجهی است که مرحوم آقای خوئی طبق مبانی محقق نائینی ذکر کرده. ایشان در محاضرات فی اصول الفقه جلد 2 صفحه 150 فرموده‌اند: محقق نائینی مسلکش این بود که اذا استحال التقیید استحال الاطلاق، در هر کجا که امکان تقیید نباشد امکان اطلاق هم نیست. چون ایشان تقابل بین اطلاق و تقیید را تقابل عدم و ملکه می‌‌دانستند، می‌‌فرمودند: اطلاق یعنی عدم التقیید مع امکان التقیید و لذا جایی که امکان تقیید نباشد اطلاق هم معقول نیست. شبیه عمی و بصر، دیوار ممکن نیست بصیر باشد و لذا اعمی بودن هم برای او فرض نمی‌شود. طبق این مبنا مرحوم آقای خوئی فرموده است: خطاب امر به صلات مثلا محال است تقیید بخورد به خصوص صلات غیر اختیاریه چون امر به خصوص صلات غیر اختیاریه لغو است، حال که تقیید محال شد اطلاق خطاب امر هم محال است. تقیید خطاب امر صلات به خصوص صلات غیر اختیاریه وقتی محال شد اطلاق امر هم نسبت به صلات غیر اختیاریه محال خواهد بود.

البته ایشان خودشان این مبنا را قبول ندارند که اذا استحال التقیید استحال الاطلاق. چون بر خلاف استادشان مرحوم نائینی ایشان معتقد است که تقابل بین اطلاق و تقیید تقابل تضاد است، اطلاق امر وجودی است: لحاظ عدم اخذ القید الزائد، و وقتی یک ضد ممکن نشد در ضدان لاثالث لهما وجود ضد آخر ضروری خواهد بود. اگر سفر ممکن نشد حضر ضروری خواهد بود چون حضر و سفر ضدان لاثالث لهما هستند. و همین‌طور اگر مسلک کسانی مثل مرحوم آقای بروجردی و امام و آقای صدر را قائل شدیم که طبق این مسلک تقابل بین اطلاق و تقیید تقابل سلب و ایجاب است، طبعا وقتی که تقیید ممکن نشد عدم التقیید که همان اطلاق است ضروری خواهد بود.

البته تمام این اختلاف‌ها در تقابل بین اطلاق و تقیید مربوط به اطلاق و تقیید در مقام ثبوت جعل است نه در مقام اثبات و کشف خطاب از مقام جعل. اطلاق و تقیید اثباتی که موضوعش خطاب است، بلااشکال تقابل‌شان تقابل عدم و ملکه است. اطلاق خطاب در جایی منعقد می‌‌شود که امکان تقیید باشد و الا اگر امکان تقیید نباشد این خطاب کاشف از عدم تقیید در مقام ثبوت نیست.

این وجه سوم هم به نظر ما ناتمام است. برای این‌که طبق مسلک محقق نائینی درست است که اذا استحال التقیید استحال الاطلاق و لکن این مسلک به این معناست که در مواردی که مولی نمی‌تواند جعلش را تقیید بزند و با این تقیید یک فردی را خارج کند (چون عدم اخراج این فرد ناشی از ضیق خناق و امتناع تقیید است) دیگر اطلاقش منعقد نمی‌شود که ما از عدم تقیید کشف کنیم سعه غرض مولی را نسبت به این فرد.

مثلا مولی وقتی می‌‌فرماید المستطیع یجب علیه الحج نمی‌تواند بگوید المستطیع العالم بوجوب الحج یجب علیه الحج و با این قید جاهل به وجوب حج را خارج کند و لکن ممکن است در مقام غرض، غرض مولی تعلق گرفته باشد به خصوص حج کسی که عالم به وجوب حج است. و لذا ما نمی‌توانیم از این عدم تقیید که ناشی از امتناع تقیید است کشف کنیم که نخیر، غرض مولی به صدور حج حتی از جاهل به وجوب حج هم تعلق گرفته است. نیاز داریم به یک متمم الجعل و الا خطاب المستطیع یجب علیه الحج نسبت به جاهل به وجوب حج نه تقیید خورده است و نه اطلاق دارد بلکه مهمل است. با متمم الجعل که خطاب دوم است ما کشف می‌‌کنیم که این خطاب اول آیا مقید است یا مطلق است؟ اگر متمم الجعل بگوید جاهل به وجوب حج مانند عالم به وجوب حج است می‌‌فهمیم با این متمم الجعل که غرض مولی مطلق است و این می‌‌شود نتیجة الاطلاق و اگر با متمم الجعل بگویند انما یجب الحج علی من علم بذلک الجعل این می‌‌شود نتیجة التقیید.

در مقام هم آن‌چه که محال است این است که مولی در خطاب تجب الصلاة بخواهد حصه اختیاریه را خارج کند و مختص کند خطاب وجوب صلات را به صلات غیر اختیاریه. اگر بخواهیم این قانون اذا استحال التقیید استحال الاطلاق را تطبیق کنیم باید بگوییم شاید عدم اخراج صلات اختیاریه بخاطر این بود که امکان تقیید نبود، نمی‌شد شارع بگوید تجب الصلاة غیر الاختیاریة، ولی ممکن است غرض مولی تعلق گرفته باشد به خصوص صلات غیر اختیاریه، اطلاق هم منعقد نمی‌شود نسبت به صلات غیر اختیاریه. اما تجب الصلاة نسبت به صلات غیر اختیاریه که امکان تقیید دارد، می‌‌تواند شارع با تجب الصلاة الاختیاریة خارج کند صلات غیر اختیاریه را، وقتی ممکن بود اخراج او با این تقیید ولی اخراج نکرد اطلاق منعقد می‌‌شود نسبت به صلات غیر اختیاریه. پس این وجه هم تمام نشد.

وجه چهارم این است که گفته می‌‌شود ظاهر خطاب تکلیف این است که تعلق می‌‌گیرد به فعلی که مستند و منتسب است صدور آن به مکلف و فعلی که صادر است بدون اختیار مکلف مستند به او نخواهد بود.

مرحوم محقق نائینی فرموده است باید تفصیل بدهیم: گاهی فعل صادر می‌‌شود به الجاء دیگران، در این‌جا بله، فعل مستند به مکلف نخواهد بود. ولی اگر فعل صادر بشود در حال خواب یا غفلت مکلف، و لو بدون اختیار او صادر شده است اما مستند به او خواهد بود.

شاهد بر این مطلب این است که فقهاء فتوی دادند کسی که در خواب یا حال غفلت مال دیگری را تلف کند ضامن آن است چون مصداق من اتلف مال الغیر فهو له ضامن می‌‌شود. بعد محقق نائینی فرموده است شیخ انصاری این تفصیل را در بحث خیار مجلس بیان کرده است، فرموده است: اگر بایع و مشتری را با قهر و غلبه از هم جدا کنند نه این‌که تهدید کنند این‌ها را، این‌ها از ترس از هم جدا بشوند که مستند خواهد بود افتراق به این دو، نه، به زور دست یکی را بگیرند از دیگری جدا کنند و بیرون ببرند از مجلس بیع، چون صدق نمی‌کند افترق البایع و المشتری، اطلاق البیعان بالخیار ما لم یفترقا اقتضاء می‌‌کند خیار مجلس باقی است و لو بعد از تفریق بایع و مشتری توسط دیگری به زور و با قهر و غلبه.

مرحوم آقای خوئی هم در جایی که باربر باری که روی سرش گذاشته بخاطر لغزیدن این باربر بیفتد و بشکند، فرموده صدق نمی‌کند این باربر اتلاف کرد و شکست مال مردم را. این قضا و قدر الهی بود، مال مردم شکسته شد، اما این باربر آن را نشکست، باربر لیز خورد و افتاد و این بار شکست. یا اگر کسی روی پشت‌بام بود بخاطر زلزله یا طوفان افتاد روی ظرف زید، ظرف زید شکست، صدق نمی‌کند این شخص اتلاف کرده است ظرف زید را. ولی اگر در خواب کسی دستش بخورد ظرف زید بشکند، اتلاف و کسر اناء زید مستند به این شخصی است که در خواب است و با حرکت دستش این ظرف زید را شکسته است و لو به اختیار او صادر نشده است چون انسان خواب که اختیار ندارد.

ما به نظرمان در افعالی که حیث صدور در آن اخذ شده این تفصیل درست است. اما در افعالی که در معنای آن انفعال و مطاوعه اشراب شده، این تفصیل درست نیست. مثلا موت، مرض، جدایی، این‌ها افعالی است که در معنای آن حیث صدور اخذ نشده. اگر زید بیمار بشود و لو به غیر اختیار خودش صدق می‌‌کند مرض زید. اگر به زور بایع و مشتری را از هم جدا کنند صدق می‌‌کند افترقا، این‌ها از هم جدا شدند.[[1]](#footnote-1) و لذا البیعان بالخیار ما لم یفترقا در جایی که بایع و مشتری را به قهر و غلبه از هم جدا کردند صدق می‌‌کند بایع و مشتری از هم جدا شدند، افترق البایع و المشتری، و خیار مجلس تمام شده است.

در افعالی که حیث صدور در آن اخذ شده، بله ما این تفصیل را قبول داریم. مثل ذهاب، رفتن، فعل صدوری است. اگر کسی را به زور به جایی ببرند نمی‌گویند ذهب هذا الشخص الی هذا المکان، می‌‌گویند ذهبوا به او را به آن‌جا بردند نمی‌گویند او به آن‌جا رفت. یا مثلا اکل، اگر به حلقوم کسی غذا بریزند نمی‌گویند اکل، می‌‌گویند ایکال کردند به او، خوراندند به او این غذا را. یا شرب، به زور در حلق کسی آب بریزند نمی‌گویند شرب الماء می‌‌گویند أُشرب الماء. و لذا فقهاء فرمودند روزه این شخص صحیح است چون آنی که مبطل صوم است شرب است، صدق کند که این شخص شرب الماء و او آب نخورد آب به او خوراندند. بر خلاف کسی که تهدید می‌‌شود به او می‌‌گویند اگر این آب را نخوری تو را می‌‌کشیم این‌جا اگر او آب بخورد روزه‌اش باطل است چون صدق می‌‌کند شرب الماء و لو کفاره ندارد بخاطر این‌که مکره است.

پس افعالی که در آن‌ها حیث صدور اخذ شده و اشراب شده مثل ذهاب، اکل، شرب و مانند آن، ما این تفصیل محقق نائینی را راجع به او قبول داریم که اگر به الجاء غیر باشد منتسب به این مکلف نیست ولی اگر در حال خواب یا غفلت باشد منتسب به این مکلف است.

و لذا ما معتقدیم اگر کسی در اثناء سعی بین صفا و مروه خواب برود سعیش صحیح است. یا در وقوف به عرفات کل زمان وقوف را خواب باشد ولی قبل از خواب نیت وقوف کرده، وقوفش صحیح است.

بله، برخی که مثل آقای سیستانی احتیاط می‌‌کنند به جهت عبادیت این افعال احتیاط می‌‌کنند چون سعی عمل عبادی است کانّه از شخص خواب عبادت صادر نمی‌شود، قصد قربت متمشی نمی‌شود. و لذا احتیاط می‌‌کنند که این بخش از سعی که در حال خواب انسان به جلو رفته که گاهی پیش می‌آید مخصوصا افرادی که روی ویلچر می‌‌نشینند و این‌ها را سعی می‌‌دهند، آن قسمت از سعی را اعاده کند. یا در وقوف به عرفات احتیاط می‌‌کنند که ابتداء وقوف بیدار باشد. یا در مبیت به منی احتیاط می‌‌کنند اول مبیت بیدار باشد، ‌اگر اول شب بیتوته می‌‌کند تا نیمه شب، اول شب را بیدار باشد. اگر از نیمه شب بیتوته می‌‌کند در منی اول نیمه شب بیدار باشد.

ولی به نظر ما همان‌طور که آقای زنجانی هم فرمودند این لازم نیست. در قصد قربت همین کافی است که قبل از خواب قصد کرد بیتوته کند وقوف کند سعی کند بعد خوابش برد، همین کافی است در تحقق قصد قربت.

ممکن است شما بفرمایید که طبق این تفصیلی که مطرح شد اگر در حال طواف، حرکت شخص طواف کننده به جلو ناشی از فشار جمعیت باشد، پس نباید این طواف صحیح باشد، چون طواف صدوری است و اگر ناشی باشد از الجاء دیگران منتسب به این شخص طواف کننده نمی‌شود.

می‌گوییم مقتضای قاعده همین است که این طواف صحیح نباشد. بلکه مورد فتوای جمعی از بزرگان مثل امام است. امام در مناسک فرمودند اگر طواف کننده بر اثر ازدحام جمعیت از اختیار خارج بشود و حرکتش به جلو ناشی از ازدحام جمعیت باشد این بخش از طواف باطل است.

آقای سیستانی هم شبیه همین را فرمودند. البته ایشان فرمودند ممکن است فشار جمعیت باعث بشود نتواند آن‌جا بایستد یا باید جلو برود یا از آن‌جا بیرون بیاید، این کافی است در انتساب طواف به این شخص چون می‌‌توانست آن لحظه نماند بیرون بیاید، ولی آن‌جا ماند و ازدحام جمعیت باعث شد او به جلو برود. این مشکلی ندارد.

البته ما طبق قاعده معتقدیم همین هم اشکال دارد. چون من می‌‌توانم آن‌جا نمانم بیرون بیایم، این کافی نیست در این‌که حال که آن‌جا ماندم و فشار جمعیت من را به جلو برد صدق کند من به جلو رفتم. مانند این است که من در یک مکانی نشستم، شخصی من را می‌‌خواهد به زور از آن‌جا بیرون کند ولی می‌‌توانم بروم یک طرف دیگر آن اتاق که او دستش به من نرسد ولی الان در این‌جا هستم که او دستش به من می‌‌رسد و دست من را گرفت و بیرون برد، صدق نمی‌کند من بیرون رفتم، ‌دیگری من را بیرون برد. پس مقتضای صناعت همین است که بگوییم اگر در حال طواف ازدحام جمعیت به حدی است که من بی‌اختیار به جلو بروم این بخش از طواف مشکل پیدا می‌‌کند و باید تدارک بشود.

مرحوم آقای خوئی فرمودند چون به اختیار خودم وارد این جمعیت شدم و لو آن‌ها به زور من را جلو می‌‌برند اما من خودم هم می‌‌خواهم طواف کنم صدق می‌‌کند من طواف می‌‌کنم. و لذا مرحوم آقای خوئی فرمودند حتی می‌‌تواند انسان خودش سوار ویلچر شود و به دیگری بگوید من را هل بده دور خانه خدا هفت دور بچرخان، ‌همین هم صحیح است چون صدق می‌‌کند هذا الرجل یطوف، به اختیار خودش سوار ویلچر شد و به دیگری گفت هل بده.

ولی این‌ها به نظر ما تمام نیست. عرفا در طواف سه مرتبه داریم: طواف کردن که می‌‌گویند یطوف، طواف دادن که می‌‌گویند یطاف به، نائب گرفتن در طواف که می‌‌گویند یطاف عنه. با تمکن از طواف نمی‌شود انسان منتقل بشود به مرتبه دوم که یطاف به است. چون ظاهر امر به وجوب طواف که خطاب به یک شخص می‌‌شود این است که باید طواف منتسب به تو باشد نه این‌که بگویند یطاف بک.

فرق می‌‌کند با این مثال که انسان سوار هواپیما می‌‌شود سوار ماشین می‌‌شود می‌‌رود به یک جایی و لو وقتی سوار هواپیما و ماشین شد دیگر اختیار از دستش خارج می‌‌شود و نمی‌تواند پیاده بشود؛ آن‌جا متعارف است این مطلب و صدق می‌‌کند ذهب هذا الرجل الی هذا المکان. اما اگر من می‌‌دانم از خانه بیرون بیایم شخصی می‌آید پشت سر من و من را هل می‌‌دهد به سمت منزل زید، [در این‌جا] حتی اگر من خودم هم قصد داشتم به منزل زید بروم نمی‌گویند ایشان به منزل زید آمد؛ می‌‌گویند ایشان را به منزل زید آوردند و لو می‌‌خواست خودش بیاید اما فعلا او را آوردند. یا اگر من بیرون بیایم از منزل و لو بخواهم به خانه زید بروم به زور من را سوار ماشین می‌‌کنند و به خانه زید می‌‌آورند نمی‌گویند فلانی به خانه زید رفت می‌‌گویند فلانی را به خانه زید رفت هر چند خودش هم تصمیم داشت به خانه زید برود.

پس مقتضای صناعت این است که بگوییم این حرکت غیر اختیاری در طواف مجزی نیست. ولی بعید نیست که ما به مقتضای سیر متشرعه و اطلاق مقامی امر به طواف در روایات تمسک کنیم بگوییم چون متعارف بود یک مقدار از سلب اختیار در اثناء طواف چون ازدحام در برخی از مواقع طواف مثل هنگامی که به حجر الاسود می‌‌رسند امر متعارفی بود و در هیچ روایتی نیامده است که بر اثر فشار جمعیت شما را جلو بردند این کافی نیست. و لذا به سیره می‌‌شود تمسک کرد و همین‌طور به اطلاق مقامی روایات طواف بگوییم این مقدار از حرکت غیر اختیاری مانع از صحت طواف نیست.

این راجع به مقتضای اصل لفظی بود که نتیجه گرفتیم اگر فعل صدوری متعلق امر باشد باید تفصیل بدهیم بین فعل غیر اختیاری ناشی از الجاء دیگران این مجزی نیست چون منتسب به مکلف نیست ولی اگر در حال خواب یا غفلت صادر بشود از مکلف مستند به او است و مجزی هم خواهد بود. ان‌شاءالله مقتضای اصل عملی را در جلسه بعد عرض خواهیم کرد.

و الحمد لله رب العالمین.

1. ماتن: یمکن ان یقال: عرفی نیست در مواردی که بایع و مشتری خودشان از هم‌دیگر جدا شدند بگویند بایع و مشتری خود را از هم‌دیگر جدا کردند، بلکه می‌گویند از هم جدا شدند. بنابراین منصرف از افتراق در خیار مجلس، افتراقی است که حیث صدور در آن اخذ شده است. [↑](#footnote-ref-1)